

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

آخوند بعد از بیان معنای اصطلاحی فرمودند: آنچه که برای ما مهم است بررسی معنای لغوی و عرفی ماده امر است تا این که مشخص شود چنانچه در موردی در قرآن یا سنت، ماده امر بدون قرینه استعمال شده باشد، حمل بر آن معنای لغوی یا عرفی کنیم. آیا از نظر لغوی - بعد از این که دیدیم معانی مختلفی برای ماده امر مطرح است - مسئله اشتراك لفظی را مطرح کنیم که ماده امر، مشترك لفظی بین این معانی مختلف است یا اشتراك معنوی را مطرح کنیم، یا بگوییم ماده امر در یکی از این 7 معنا، حقیقت و در بقیه مجاز است؟

بعضی ها از راه قواعدی که در بحث تعارض الأحوال مطرح شده است پیش آمده و گفته اند: قاعده داریم که «اذا دار الأمر بين المجاز والاشتراك»، مجاز رجحان دارد و لذا روی این قاعده می گوییم: ماده امر در یکی از این 7 معنا، حقیقت است و در بقیه مجاز است.

مرحوم آخوند در مقدماتی که به عنوان مقدمات کتاب کفایه مطرح کردند در مقدمه هشتم آن که بحث از تعارض احوال ختمه ای است که برای لفظ پیش می آید، این مباحث را مطرح کرده است.

آخوند می فرماید: این وجوهی که برای ترجیح یکی از این راهها بر راه دیگر بیان شده است سه اشکال دارد:

1- اشکال اول: اشکال صغروی است، یعنی: شما گفتید: اذا دار الأمر بين المجاز والاشتراك، المجاز خیر. می پرسیم، چرا؟ می گوئید: زیرا مجاز بر اشتراك غلبه دارد و این غلبه باعث رجحان مجاز می شود.

ما غلبه را قبول نداریم و این صرف ادعایی است که شما دارید و ما می گوییم: استعمال مجازی بر اشتراك لفظی غلبه ندارد.

2- اشکال دوم: بر فرض این که بپذیریم که غلبه سبب رجحان مجاز بر اشتراك شود، در اشتراك هم وجه دیگری وجود دارد که سبب رجحان اشتراك بر مجاز می شود؛ به این بیان که در اشتراك هم می توان يك وجهی درست کرد که مثلاً لكثرة الأهمية سبب شده است که اشتراك لفظی بر مجاز رجحان پیدا کند.

پس اگر يك وجه استحسانی برای مجاز درست می کنید و مجاز را ترجیح می دهید ما هم برای اشتراك يك وجه استحسانی درست می کنیم و آن را بر مجاز ترجیح می دهیم. آخوند از این اشکال به «تعارض به مثل» تعبیر می کند یعنی: این وجوه به مثل خودشان معارض هستند.

3- اشکال سوم: با قطع نظر از دو اشکال قبل، دلیلی بر اعتبار این وجوه مذکوره استحسانیه نداریم. این وجوه استحسانیه اگر

منشأ ظهور شوند از باب «الظاهر حجة» مفید هستند. اگر گفتیم که غلبه منشأ می‌شود تا لفظ در مجاز ظهور پیدا کند، ظهور حجّت است؛ ولی اگر به حدّ ظهور نرسد، حجّیت ندارد.

جهت دوم: در اعتبار علوّ در لفظ «امر»

آیا در معنای ماده، امر یعنی: در صدق امر، علوّ امر معتبر است؟ یا استعلاء - بزرگ نشان دادن - معتبر است؟

در این مسئله 5 نظر بین اصولی‌های عامّه و خاصه مطرح است:

1- نظریه مشهور: در صدق امر، علوّ امر معتبر است. امر باید مقامش از نظر عرفی بالاتر از مقام مأمور باشد.

2- قول دوم: استعلاء، معتبر است؛ استعلاء، یعنی: بزرگ نشان دادن خودش. اگر انسانی، سافل است ولی خودش را بزرگ نشان داد و با حال استعلاء امر کرد، کافی است.

3- قول سوم: هم علوّ معتبر است و هم استعلاء. یعنی: به کلامی امر گوئیم که آن متکلم هم علوّ داشته باشد واقعا و هم در مقام بیان با اظهار بزرگی کردن امر کند. و لذا اگر کسی علوّ داشت ولی با تواضع امر کرد، کلام او امر نیست.

4- قول چهارم: هیچ کدام از این دو معتبر نیست.

5- قول پنجم: یکی از این دو به طریق منع خلوّ معتبر است.

آخوند می‌فرماید: به نظر ما «علوّ» معتبر است و نتیجه می‌گیرند که اگر دانی از عالی چیزی را طلب کرد اسمش «امر» نیست و طلب الدانی عن العالي اسمش استدعاء است؛ و اگر مساوی از مساوی چیزی را طلب کرد اسمش التماس است.

آخوند در استدلال اکتفاء می‌کند به این که ظاهر این است که طلب عالی از سافل، امر است.

سپس مرحوم آخوند می‌گوید که اعتبار هر دو - علوّ و استعلاء - ضعیف و باطل است.

و بعد يك دليل برای نفی اعتبار استعلاء می‌آورد که اگر يك شخص سافلی استعلاء کرده و امر کند، ما می‌توانیم ماده امر را از این طلب سلب کنیم و همین صحّت دلیل بر عدم اعتبار استعلاء است؛ زیرا صحت سلب علامت مجاز است. پس اگر به این امر سافل از عالی به جهت استعلاء، امر اطلاق کنیم به نحو مجازی است.

جهت سوم: لفظ امر، حقیقت در وجوب است

آیا ماده امر، حقیقت در خصوص وجوب است؟ یا حقیقت در مطلق الطلب است یعنی: قدر مشترك بین وجوب و استحباب که مطلق الطلب است و مشترك معنوی می‌شود؟

- آخوند اختیار می‌کند که ماده امر، حقیقت در وجوب است و يك دليل و 4 مؤید می‌آورد. و بعد 3 دليل قائلین به اشتراك معنوی را آورده و ردّ می‌کنند.

دلیل آخوند: تبادر است. وقتی که ماده امر را استعمال کنیم آنچه که از اُمرت متبادر است، وجوب است.

امّا مؤیدات که در معالم این مؤیدات را به عنوان دلیل آورده است:

1- مؤید اوّل: فليحذر الذين يخالفون عن أمره: باید بترسند ...

در معالم بیان شد حذر مستحب و ترسیدن مستحب نداریم، و ترسیدن یا لازم است یا به طور کلی لغو است. پس آیه می گوید: واجب است بترسند. کسانی که از امر خدا مخالفت می کنند، و این معنا دلالت دارد که امر آن جاست که وجوبی از آن فهمیده شود.

2- مؤید دوّم: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو لا أن اشقّ على امتي لأمرتهم بالسّواك مع كلّ صلاة.

ماده امر دلالت بر وجوب دارد که اگر بر امت سخت نبود مسواک کردن را واجب می کردم

3- مؤید سوّم: بريرة زنی بود که شوهری سیاه چهره داشت و بريرة از او جدا شده بود نه به نحو طلاق، بلکه به او اعتنا نمی کرد. پیامبر در این جا تعبیری کردند که بريرة در مقابل آن حرف پیامبر صلى الله عليه وآله گفت: یعنی شما به من امر می کنید ... که پیامبر فرمودند: نه ... این کلمه «امر» که بريرة گفت: یعنی آیا واجب می کنی بر من ...

4- مؤید چهارم: اگر امری از مولی صادر شود و عبد با آن مخالفت کند، عقلاء او را مذمت می کنند و این دلیل بر این است که وجود «امر» حق مخالفت را از انسان سلب کرده است؛ چنانکه در آیه شریفه هست: ما منعك أن لا تسجد إذ أمرتك که ظاهر آیه این است که هر کجا عنوان «امر» محقق شد نباید مخالفت نمود و مخالفت با امر موجب توبیخ و مذمت است. و این مطلب در صورتی است که «امر» برای وجوب باشد.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين